



تجربہ نگارے

حجت الإسلام و المسلمین دھقانے

حجت الإسلام و المسلمین دهقانی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين؛ انّه خير ناصر و معين.

بنده دهقانی هستم از طلاب حوزه علمیه قم؛ که طبعاً دغدغه و آشنایی ما با فضای تعلیم و تربیت به ذات طلبگی مان برمی گردد؛ زیرا اساس هدف خلقت، تربیت است و یک حکومت نیز تشکیل شد؛ چه در عصر پیامبر و چه انقلاب اسلامی که هدف نهایی آن، تربیت عبد الهی برای تمام خانواده است. چون حکومت، زمینه ساز عدالت است و عدالت، برای این است که یک سری از موانع برطرف شود و زمینه سازی حکومت اسلامی بر روی زمین میسر گردد. این فلسفه خلقت و فلسفه حکومت است. تمام اتفاقاتی که به دست خوبان رقم خورده و حتی افرادی که در بین شهدا و فداکاران در این عرصه قدم برمی داشتند مقدمه ای برای شکل گیری تربیت بوده است.

اساس و مهد تربیت در واقع، علما و روحانیت بودند و پایگاه تربیت، مسجد است. در اسناد بالادستی نظام تعلیم و تربیت می بینیم حتی محوریت عمرانی مدرسه مسجد است؛ و اینکه خود همان کانون محور بودن ساختمان مسجد، جزو اتفاقاتی است که به تبع آن محوریت روحانیت که هزار و اندی سال، مادر تربیت بوده اند بسیار خطیر و مهم می باشد.

مقام معظم رهبری نیز در رابطه با مسجد و حوزه علمیه فرمودند: حوزه علمیه، مادر انقلاب است؛ و بعدها چندین سال است که به اهداف مختلف، مدرسه راه انداختند و دارالفنون زدند و نتیجتاً علم را به تدریج از آغوش مساجد و از زیر دست روحانیت گرفتند و سپس، دانشگاه ها و مدارس، علم را از دین جدا کردند.

این شروع یک انحراف بزرگی بود و ثمرات آن را نیز هم اکنون می بینیم که ۴۰ سال از انقلاب می گذرد و حضرت آقا اصلاً از این نظام (آموزش و پرورش) راضی

نیستند و تعبیر فاضلاب مدرنیت، تعبیری است که درباره این نظام به کار رفته است. ما حتی در روش‌ها نیز کارآمد نبودیم و باید از ریشه و فنداسیون، دوباره بازسازی شود. این نیازمند یک حرکت جدی توسط انسان‌های حُرّی است که روزی خوار کسی جز امام زمانشان نیستند.

تحول، همیشه مخالفان و مشکلاتی دارد و اگر انسان در سیستمی باشد که خودش روزی خوار و چیره‌خوار آن سیستم است طبیعتاً نمی‌تواند در راستای تحول، مخالفت‌هایی کند و این کار نشدنی است. لذا ما باید با همان روحیه آزادمنشی طلبگی مان ادای تکلیف کنیم؛ البته با نگاه تقویت نظام تعلیم و تربیت حاکمیتی خودمان و برای کمک به آن‌ها؛ نه در تضاد و تقابل با آنان.

این پیوندی که شما با مدرسه مسجد محور (به صورت خاص) و اهداف کلی که داشتید می‌توانید بگویند کجا و چه زمانی با این مسئله آشنا شدید و کم‌کم به این مسیر کشیده شدید؟

من تقریباً ۴ سالی است که برخی از دوستان را در مشهد، شاهرود و قم می‌دیدم که شروع به این کار کرده‌اند و الآن در مساجد، فعالیت‌های خاص تعلیم و تربیت می‌کنند و چند شهر را من از نزدیک رصد کردم. آنچه توجه مرا جلب کرد این بود که چقدر بستر خوبی است برای اینکه ما در فضای تعلیم و تربیت فعلی آموزش و پرورش - که به شدت از نظر فضای سخت‌افزار آموزشی کمبود دارند با توجه به چند صد کلاسی که در شهر خودمان مشاهده کردیم - در راستای بهبود آن فعالیت‌هایی انجام دهیم.

همچنین نیروی انسانی نیز اینگونه است؛ چقدر مساجد ما فضای خوبی اند که ما از آن غافل بودیم و الآن کارایی خوبی می‌توانند داشته باشند. ما که به برخی از این مساجد سر زدیم؛ بایک نگاه تلفیقی بود.

اگر بخواهید یک نمای کلی از این مدرسه قرآن و زندگی ارائه دهید که چه اتفاقاتی در این مدرسه رخ داد و چه فرایندهای دارد و در واقع، الگوهای آموزشی و تربیتی مدرسه چیست و لطفاً راجع به این مسائل توضیحاتی ارائه بفرمایید.

از اسم مدرسه روشن است که الگوی ما قرآن است و بر مبنای قرآن و فهم قرآن، باید مدرسه، بچه‌ها را برای زندگی آماده کند. یعنی اگر بین رویکردهای قرآنی مدرسه و آن فرایند تعلیمی که ما به دنبال آن هستیم طوری شود که بچه‌ها برای زندگی واقعی آماده شوند این در واقع، همان رویکردی است که ما به دنبال آن هستیم؛ یعنی رویکردی خاص و واضح دارد و آن، القای رویکرد قرآنی و زندگی (یعنی مهارت‌های زندگی) به بچه‌ها است تا برای زندگی واقعی آماده شوند.

اگر بخواهید اندکی جزئی‌تر در مسئله بنگرید؛ یعنی فرض کنید من پدر دانش‌آموزی هستم که می‌خواهم بچه‌ام را اینجا بیاورم. سؤال من این است که بچه وقتی وارد اینجا می‌شود (از صبح تا ظهر یا شب) کلاً چه برنامه‌هایی برای دانش‌آموز تدارک دیده‌اید؟

ما با توجه به شرایطی که در استان‌ها و خیلی از جاها مشاهده نمودم به این نتیجه رسیده‌ایم برای اینکه اهداف واقعی تعلیم و تربیت را اجرا کنیم این ضروری است که کاملاً از ساختار موجود کتب درسی آموزش و مدارک خارج شویم، البته این کار، حداقل یا نشدنی است یا خیلی سخت است و خود این، مانعی است برای اینکه کار، مستدام نشود.

لذا اولین کاری که کردیم، مؤسسه خیریه‌ای زدیم و سپس به دنبال آن، مجوز مدرسه گرفتیم؛ ولی در مدرسه آموزش از راه دور در مقطع متوسطه، یک سبکی دیدیم که اتفاقاً در کنار اتاق‌ها افتاده بود و خاک می‌خورد. آن سبکی بود که با تحول و با آن فراغ خاطر و زمینه باز ما، سازگاری داشت. لذا ما این سبک را انتخاب

کردیم و مجوز آن را گرفتیم؛ سپس یک مدرسه شبانه روزی دایر کردیم که بعدها دبستان و پیش‌دبستانی را بدان اضافه نمودیم.

کار ما سه بُعد دارد؛ یکی اینکه درس آموزش و پرورش خود را می‌خواند و یکی اینکه حجامت متفاوت‌تر و کمتر و دیگری اینکه یک سری دروس قرآنی در دبستان دارند و یک ساعت هر روز در متوسطه، معادل سه ساعت عادی است و مهارتی نیز همین‌گونه است؛ یعنی یک ساعت در دبستان و حدود سه ساعت در شبانه روزی و متوسطه است که در آنجا بچه‌ها با سبک و سیاق آموزش و پرورش (البته بحث‌های سیستمی‌شان) درس می‌خوانند؛ و الا در کادرمان، یک سری طلبه‌های فاضلی را گزینش کردیم و دوره‌هایی را برایشان گذاشتیم و با روش‌های خود داریم آموزش را گام به گام اجرا می‌کنیم. یک سری زنگ بی‌کلام داریم و باید از طرق مختلف بدون حرف زدن، معلم درس را القاء کند. یک زنگ بازی نیز داریم.

تا الآن سیستم فرسوده و پیچیده موجود (آموزش و پرورش) نتوانسته و نخواهد توانست آنچه را باید، اجرا نماید. ولی ما با همان سبک‌های سنتی شاگردمحوری پیش می‌رویم و بچه‌ها با سبک خودخوان، بخشی از دروس را خودشان کار کرده و مباحثه می‌کنند و سپس ارائه می‌دهند و استاد، در واقع، یک راهبر علمی است.

همچنین ساحات قرآنی که از پیش‌دبستانی در قالب داستان‌های قرآنی شروع می‌کنیم؛ آنگاه، آیات موضوعی و حفظ آیات کلیشه‌ای را دارند و در واقع کتابی داریم که درون آن داستان‌های قرآنی و نقاشی وجود دارد. دیگر اینکه تا چند جلد دیگر نیز، چنین کتبی را داریم؛ البته با سطح بالاتر که در رابطه با بحث مفاهیم است. پس از آن، صرف قرآنی شروع می‌شود؛ سپس سه جلد کتاب داریم که صرفاً عمیق‌تر کار کرده است. گاهی اوقات در متوسطه محو می‌شوند که این هم بُعد قرآنی آن است.

در بخش مهارتی، ما یک بخشی را به مدرسه خاصی، اختصاص داده‌ایم و آن را به مدرسه کار، نامگذاری کرده‌ایم. حتی غربی‌ها نیز به این اذعان کرده‌اند (این در متون و روایات ما نیز هست) و آنان چون این‌ها را از یکدیگر، جدا می‌دیدند تعبیرشان این بوده است که بعد از مذهب و مکتب، چیزی به اندازه مدرسه کار، بچه‌ها را تربیت نمی‌کند.

این‌ها چیزهایی است که در روایات ما نیز وجود دارد بدین مضمون که نه دهم عبادت، کسب روزی حلال است و آن، نفس کار کردن (نه فراگیری مهارت) است؛ کاری که در راستای تکلیف و مسئولیت خروجی است و سر سفره بدان نیاز است. نه اینکه فقط پشت میز بنشینی و یک مدرک دریافت کنی.

چهارده خاصیت تربیتی در مدرسه کار و تولید دیدیم که نه در کلاس اخلاق، نه حدیث و نه در منبر یافت نمی‌شود. راه‌های پیچیده‌ای دارد و تا در دل کار وارد نشویم تفهیم و تبیین آن دشوار است.

در واقع، ما الآن سه بُعد در فرمایش‌های شما دیدیم؛ یکی بخش دروس رسمی و آموزش و پرورشی بود و دیگری، بحث قرآنی و یکی نیز بحث کار و مهارت و زندگی بود. در همان بخش‌ها هم به یک نکاتی اشاره کردید و گذرا عبور کردید؛ مثلاً بحث بی‌کلام یا این شکلی که شاید برای خود شما چون با آن عجین بودید بدیهی است؛ ولی آن کسی که الآن هر یک از آن کلیدواژه‌ها را می‌شنود برای او سؤال پیش می‌آید که این‌ها چیست؟ اشاره‌ای نیز نمودید که بچه‌های ما، دروس آموزش و پرورش را سبک‌تر می‌خوانند. اگر درباره این‌ها یک توضیحی بدهید دیگر ما خیلی مفصل‌تر وارد بحث کار و زندگی خواهیم شد.

در قسمت دروس، ما اصطلاح مدرسه کلاسیک را بر آن وضع نمودیم که اتفاقاً یکی از اعضای انجمن اولیایی که خودش دکترای شیمی دارد می‌گفت کلاسیک به معنای قدیم است. یعنی اتفاقاً دروس کلاسیک که خیلی فرسوده و قدیمی است

حتی محتویات آن، گرچه آموزش و پرورش، در تدوین‌های جدید خود، روش‌های خوبی را در راهنمای تدریسش گفته است؛ ولی در عمل، شاید حتی ۱۰ درصد آن اجرا نمی‌شود و ما داریم این را می‌بینیم؛ ما چون شروع کارمان از پیش‌کسوتان آموزش و پرورش بود و طلبه‌هایمان به شکل تلفیقی فعالیت می‌کردند. بعدها هر قدر جلوتر می‌رفتیم می‌دیدیم که تحول‌ها را نمی‌شود با آن پیش‌کسوتان اجرا کرد؛ چون آنان شخصیت‌های ساخته‌شده و مدل کلاسیک هستند.

ما ذیل مدرسه، ۷ مدرسه - که یکی از آن‌ها مدرسه راهور است - طراحی نمودیم. یک مدرسه، مدرسه کلاسیک است. مدرسه کلاسیک همان دروس متداول آموزش و پرورش است. که اتفاقاً دیروز مرا در یکی از مدارس دعوت کردند که مدل مدرسه‌مان را توضیح دهیم و مستند آن پخش شود.

ما اجازه آن را از اول مهرماه امسال گرفتیم که از آن ۶ ساحت آموزش و پرورش، ۳ ساحت آن را فقط در قالب دروس آموزش و پرورش انجام می‌دهیم و ۳ ساحت دیگر آن را بحث‌های شخصیتی، هویتی و مهارتی کار می‌کنیم. این اجازه را گرفته بودیم و داریم کار می‌کنیم.

آنچه ما را اینجا آزار می‌دهد این است که چه در تربیت فرزند چه در تربیت جامعه و مدرسه، هزینه کنیم و سختی بکشیم برای اینکه ضربه بزنیم یا کمتر رشد کنیم. این خیلی خسارت مبین است؛ چرا؟ برای اینکه بچه‌های ما رشد کنند آنان را از صفر تا صد را در بغل‌مان در استخر می‌گیریم، آنگاه به خودمان سختی داده و زحمت می‌کشیم و در نهایت در بغل ماست و به محض اینکه رها شود باز هم غرق می‌شود.

ما به جای اینکه راه رفتن و روش فکر کردن را به بچه‌هایمان در نظام تعلیم و تربیت یاد دهیم، تنها محتوا به خوراکشان می‌دهیم. این باعث می‌شود که

زحمت بیشتری بکشیم و وقت بیشتری بگذاریم ولی رشد کمتری بکنیم. خیلی اوقات، خبری از رشد نیست؛ تنها محتواست. محتوا مثل یک ظرفی می‌شود که سعه وجودی را نیز بزرگ نمی‌کند؛ مثل این است که تنها آبی را شما در ظرفی در زیر آفتاب می‌ریزید و بخار می‌شود.

در رابطه با بچه‌ها نیز همین‌گونه است و از ذهنشان پاک می‌شود. دوازده سال درس می‌خوانند و وقتی کنکور دادند و اگر کسی از آنان بخواهد شما که دوازده سال درس خواندی بیا برای من دوازده صفحه مطلب بنویس! ابدأ نمی‌تواند. ما متأسفانه آن گل عمرش را گرفتیم و برای هیچ بوده است.

این بحث مربوط به بُعد آموزشی دانش‌آموز است و در بُعد تربیتی و رشدی او نیز مشکلاتی وجود دارد؛ برای اینکه مثلاً من به بچه می‌گویم که اگر در این بحران قرار گرفتی، این کار را بکن. خب؛ اینکه نمی‌شود. لذا ما باید GPS تفکر به بچه‌ها وصل کنیم که این‌ها را برای زمان خودشان تربیت کنیم؛ در صورتیکه ما برای الان هم تربیت نمی‌کنیم که اگر برای الان هم تربیتشان کنیم بیست سال دیگر که زمان آن‌ها هست ثمره آن دیده خواهد شد و ما که در آن زمان نیستیم.

لذا تنها یک راه وجود دارد و آن سیستم تفکر است - و شاید شنیده باشید یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است - که اگر این‌ها را ما متفکر و اهل فکر و تحلیل و تدبیر بار بیاوریم بچه می‌تواند در مواضع و مواقع مختلف، خودش تصمیم‌گیری کند و تشخیص دهد. به قول حضرت آقا، در دبستان باید فلسفیدن را به بچه‌ها یاد دهیم. باید فیلسوف شوند؛ البته نه به آن معنای الفاظ ملا صدرایی؛ بلکه یعنی چیستی و چرایی‌ها را در بیاورند و چیزی را نپذیرند مگر اینکه آن را تحلیل کنند. بعد، در انتخاب شغل و انتخاب همسر و یا دوست و هر مسیری، با تفکر آن کار را انجام می‌دهد و سپس در بحران‌ها و فتنه‌ها و شرایط مختلف، خود را می‌تواند نجات دهد. آن چتر نجاتش این است و ما دقیقاً این را هم در محتوا و هم

در آموزش و تربیت گذاشته‌ایم و کار را سخت کردیم که بچه‌ها رشد نکنند. این خیلی واقعاً زجرآور است. کاری که ما می‌کنیم و وقت کمتری می‌گیرد و رشد بیشتری دارد همین است. اجازه دهید به بچه‌ها مالکیت در یادگیری در دوران تحصیل را حس کنند.

مگر مال و علم، دو چیزی نیستند که طبق روایت ما آنقدر حرص و ولع داریم که هرچه سراغ آن می‌رویم سیر نمی‌شویم؟ چرا مال، همینطور مانده و هر قدر افراد، دنبال آن می‌روند سیر نمی‌شوند ولی همه از علم، فرار می‌کنند؟ یعنی شما اگر به یک دانش‌آموز بگویید که امروز، مدرسه تعطیل است حتماً خوشحال می‌شود. چرا اینطور است؟ چون ما علم را از ماهیت علم بودن آن خارج کرده و کاری کرده‌ایم که علم برای بچه‌ها خسته‌کننده شده است و این علم، آن علم اصیل نیست؛ لذا ولع ندارند. زیرا خودش حس نمی‌کند دارد چیزی را یاد می‌گیرد ولی احساس می‌کند چیزی را مانند سِرْم به او تزریق می‌کنند.

اگر ما این کار را بکنیم که بچه‌ها خودشان بفهمند اشکالی ندارد به جای اینکه در یک روز، ما این‌ها را در بغل مان بگذاریم و سی متر جلو ببریم سی سانت به پیش ببریم؛ بروند ولی خودشان بروند. اگر این اتفاق بیفتد آنقدر عشق و ذوق علم به جانشان می‌نشیند که خودشان دیگر رها نمی‌کنند. یک ولع و حرصی در این‌ها ایجاد می‌شود که خودشان دنبال علم می‌دوند؛ نه اینکه منتظر زنگ کلاس باشند. حتی به حدی که زنگ هم اگر بخورد معلم را رها نمی‌کنند. این‌ها مزه علم را نچشیده‌اند. مقصر ما بودیم که نگذاشتیم بچشند و این روش باعث شده است که محتواها لطمه ببیند و سراغ بهترین علوم ناب اهل بیت نروند.

لذا اگر ما این سبک را احیا کنیم و اجازه دهیم خود بچه‌ها بفهمند و صبوری کنیم و پدر و مادرها را قانع کنیم که یک مقدار، اوایل سرعت یادگیری و فعالیت‌ها

کندتر است، این‌ها اشکالی ندارد؛ ولی ما راهبری علمی کنیم و پدر و مادر کمک کنند که ما کار را جلو ببریم، زمان کمتری دربر می‌گیرد و ترم اولی که با بچه‌ها شروع کردیم آموزش، خیلی ما را باور نداشت و می‌گفتند که آزمون را در مدارس دولتی بدهید و خودمان نمره بدهیم.

ما در ترم اول با تمام آشفته‌گی‌هایی که داشتیم اول اینکه خود ما تجربه نخستین را داشتیم تجربه می‌کردیم و بچه‌ها با یک سبک دیگری - تا پایه ۶ - بار آمده بودند و حالا در پایه هفت نشسته‌اند؛ و در نوع سؤالات، معدل مدرسه ۱۸ شد؛ ترم بعد، اندکی گاردشان کمتر شد چون مدرسه خودمان بود و ناظر فرستادند و معدل مدرسه مان افزایش یافت.

بچه‌ها اوایل مقداری آشفته می‌شوند؛ چون در این روش، اینگونه بار نیامده‌اند. گاهی به تنبلی‌شان برمی‌خورم تا یک لقمه آماده برای او مهیا کنی. خب؛ این برای شب امتحانی‌اش راحت‌تر است تا اینکه خودش از درس، سؤال طرح کند. یعنی به این منوال که ابتدا مطالعه، سپس مباحثه گروهی و در نهایت سر کلاس بنشیند که هرآنچه نفهمیدید را بگوئید. اینطور، یک سوم زمان می‌برد و بچه‌ها سه برابر، رشد می‌کنند.

این فرمولی که ما پیدا کردیم، مثل زنگ بی‌کلام ما، یک عنوان عامی دارد که در یک روش آن، برخی از معلمان ما آمده‌اند و در شاگرد محوری، از ارائه بچه‌ها استفاده می‌کنند و معلم صحبت نکند. از بین روش‌های دیگر، چند نوع بازی و سناریو و داستان‌های مختلف را طراحی می‌کنند.

کشورهای پیشرفته در دبستان، خصوصاً تدریس به این نحو ندارند؛ بلکه عمدتاً بازی طراحی می‌کنند و در ضمن بازی، فلان آموزه و فلان نکته ضرب و یا تقسیم را به بچه‌ها آموزش می‌دهند. اتفاقاً اگر در عالم بچه‌ها برویم در همان حینی که در

خانه دارد بازی می‌کند و دارد تلویزیون می‌بیند شاید یک مطلبی را فی‌البداهه گرفت؛ در بازی، یعنی فضایی که دلنشین باشد خیلی راحت‌تر می‌توانند مطالب را فرا بگیرند و مطلب، در وجود آنان جذب می‌شود تا اینکه یک فضای آکادمیک، میز، صندلی و نیمکت و همه سرتراشیده و همگی لباس یکنواخت و پادگان مانند باشد.

ما هرچه فضای مصنوعی‌تر کنیم گیرایی آموزشی بچه کمتر می‌شود. این به عنوان نکته دوم بود که به نظرم فضا هر چه به خانه آنان نزدیک‌تر باشد یادگیری‌شان بالاتر می‌رود و هر قدر مصنوعی‌ترش کنیم کار دشوارتر می‌شود. این دو بعد را اگر کنار یکدیگر بگذاریم وقت کمتری در دروس کلاسیک می‌برد.

شما مدارس را به هفت مدرسه تقسیم کردید؟

بله؛ ما در آنجا یک مدرسه راهبر داریم که همه این‌ها را راهبری می‌کند و یک مدرسه کلاسیک و یک مدرسه قرآن و عترت داریم؛ یعنی همان دروس قرآنی و هدیه‌های آسمانی و آموزش و پرورش و درس‌های اضافه (یعنی کتب خودمان) را در مدرسه قرآن و عترت تدریس می‌کند که هم مدرسه و هم بحث‌های قرآنی را هدایت می‌کند؛ و یک زنگ جدایی دارند یعنی ۴۵ دقیقه زنگ نماز ماست و ۴۵ دقیقه زنگ قرآنی وجود دارد. این دو زنگ و نیز برنامه‌های هیئت خانوادگی مان را مدرسه قرآن و عترت اداره می‌کند.

ما یک مدرسه فرهنگ و هنر داریم که به بحث هنر و فرهنگ، یک احترام ویژه‌ای قائل است کما اینکه حضرت آقا خیلی تأکید دارند و می‌فرمایند ضعف ما مسلمانان این است که حقایق دینمان را نتوانستیم در قالب هنر، به دنیا ارائه دهیم؛ لذا یک کار ویژه‌ای را ما امسال شروع کردیم و امسال در این مدرسه، استارت آن رقم خورد. بدین صورت که هر محتوایی را باید با هنر به عنوان یک ظرف پیش ببریم.

هنر برای همه چیز لازم است؛ حتی برای دروس آموزش و پرورش و حتی دروس قرآن و بحث‌های فرهنگی، تربیتی، اقتصادی و تولیدی. ما اگر بتوانیم اقتصاد را با هنر به بچه‌ها برسانیم خیلی جلو هستیم. حتی سیاست را نیز با هنر می‌توان به پیش برد. ولی گاهی ما همه چیز را به شکل عریان می‌خواهیم ارائه دهیم و حقایق دین را زشت و عریان ارائه می‌دهیم. در صورتی که اگر پوشش هنر بیاید خیلی بهتر می‌توان ارائه داد. این یک مدرسه فعالی است که امسال خیلی جدی عمل می‌کند و آن زنگ هنر آموزش و پرورش را نیز این مدرسه هنر اداره می‌کند. معلمان مربوطه، این درس جدای تخصصی را باید برای بخش هنر ارائه و تعلیم دهند و پنجشنبه‌ها در فوق برنامه، همه این مدارس اعم از مدرسه کلاسیک، مدرسه فن و هنر، مدرسه قرآن و عترت، مدرسه راهبر و مدرسه مسجد برگزار می‌شود.

بچه‌هایمان از کل شهر و از جاهای مختلفی اند که صبح به مدرسه می‌روند. مدرسه‌مان در مسجد هست. ائمه جماعات با هم مرتبط می‌شوند که باز برای شب‌ها و فوق برنامه‌های دیگر باید آنان بچه‌ها را راهبری کنند که ما نام آن را مدرسه مسجد گذاشتیم و خود این یک پروژه است. اگر در یک سال، بتوانیم (به طور میانگین) روزی نیم ساعت در یک سال اجرا کنیم، خودش یک مدرسه است. مدرسه خانواده هم که احتمالاً سند تحول آموزش و پرورش است و هم اینکه اساس کار امور تربیتی ما خانواده بوده است.

ما چیزی به نام مدرسه مستقل نداشتیم که جدا آموزش دهیم. بله؛ یک سری آموزه‌های مختصری بوده است که بیس تربیتی آن خانواده است و جدا از بحث ژنتیک است و بحث محیط آن، عمدتاً طوری است که شدیداً ما از آن غافلیم؛ یعنی اصلاً تربیت بدون مدیریت خانواده محال است.

لذا بایستی خانواده را مدیریت کرد و روش مهارت تربیت را آموزش داد که آن هم الحمدلله پارسال شکل گرفت و هم اکنون تقویت شده است؛ که اعم از دوره‌های

مشاوره، کارگاه‌های مادرانه، کارگاه‌های پدرانه، هیئت هفتگی واردوهای خانوادگی می‌باشد که به طور مثال، اردوی اربعین، مشهد، راهیان نور، داخل شهری و کوهپیمایی داشتیم و اکثراً در جمعه‌ها بود. و آن هم مدرسه خانواده است.

ما هفت مدرسه طراحی کردیم که هر یک مدیر جدایی دارد و بودجه‌بندی آن را می‌خواستیم جدا کنیم ولی خود مدیران امسال زیر بار نرفتند تا بودجه بندی جدا شود و خودشان با نیروهایشان قرارداد ببندند و کار کنند.

یعنی منظورتان از هفت مدرسه، دقیقاً هفت قسمت است؟

بله؛ ما سابقاً اسم آن را معاونت می‌گذاشتیم ولی الان نام آن را مدرسه گذاشته‌ایم برای اینکه می‌خواهیم بگوییم خود خانواده یک مدرسه است. همانطوری که بچه‌ها در مدرسه چیزهایی فرامی‌گیرند، پدر و مادرها نیز باید یاد بگیرند و برای آنان ما رسالت مستقیم داریم.

در نمونه‌های تخصصی آن، مثل هنر و قرآن، این مدرسه هنر خودش گزینش دارد و پدر و مادرها باید حضور یابند و ثبت نام وجود دارد و پنجشنبه‌ها استاد دعوت می‌کنیم تنها در تخصص هنر. مدرسه قرآن نیز در بحث تخصصی خود آن. مدرسه تولید هم که کارهای تخصصی‌اش را باید پنجشنبه‌ها انجام دهد.

یعنی دانش‌آموزی که دانش‌آموز رسمی مدرسه است دوباره باید در مدرسه هنر برود و آزمون بدهد؟

بله؛ این‌ها استعدادیابی می‌شوند و پدرومادران بچه‌های با استعدادتر، توسط مدیر فراخوان می‌شوند و پدرومادر در جلسه‌ای توجیهی حضور می‌یابند. سپس ثبت‌نام می‌شود و صبح از ساعت ۷:۳۰ تا ۱۲:۳۰ می‌آیند و ما بحث ورزش، هنر و قرآن را شروع کردیم.

البته ممکن است برخی قبول نشوند؛ زیرا استعداد هنر ندارند. بنابراین مثلاً کسی که استعداد هنر ندارد ولی حافظه‌ای قوی دارد وارد بخش حفظ قرآن وارد می‌شود. یا مثلاً کسی ورزشش خیلی خوب است در زمینه‌های ورزشی استعداد وی به کار گرفته می‌شود.

اعتقاد ما این است که بچه‌ها حداقل در یک زمینه، استعداد برتر هستند؛ ولی این‌ها باید شناسایی شوند و بعضاً مشترک‌اند؛ مثلاً می‌بینیم که در چند مدرسه، استعداد خوب دارند و به آن‌ها راه می‌یابند. این را ما به سمتی جلو می‌بریم که در سال آینده استعداد‌هایشان هدف‌مند شود و مدیر این مدارس تخصصی (که در پنجشنبه برگزار می‌شود) مثلاً می‌گوید در طول هفته این بچه به این برنامه‌ها نیاز دارد.

آنگاه مدرسه کلاسیک می‌گوید این دانش‌آموز اتفاقاً در کلاس مطالعات یا درس حفظی نیاز به کلاس ندارد و خودش هم اگر بخواهد حل است. ما آن موقع، اطلاعات مربوطه را از معلم می‌گیریم و اصلاً از آن کلاس خارج می‌شود و در قسمت تخصصی وارد می‌شود.

با این حساب، شما مدرسه‌تان چند کادر دارد؟

ما حدود ۴۳ نفر هستیم که سه یا چهار نفرمان فروشگاه هستند و مابقی در بدنه مدرسه‌اند. ما ۱۳۰ دانش‌آموز داریم. ولی ما وقت، کم می‌آوریم و الآن هم وقت کمی داریم. اگر - به قول حضرت آقا - بخواهیم از بین این میلیون‌ها استعداد، یک استعداد هدر نرود باز کم است. ولی اگر گله‌ای بخواهیم برای هر گله، یک چوپان بیاوریم چگونه می‌شود؟!

شما پیشتر به خانواده و نقش خانواده اشاره کردید. الگوی تعامل و رابطه بین مدرسه مسجدمحور شما و خانواده‌ها چیست؟

اساساً ما زمانی که گزینش می‌کنیم در دبستان، ابتدا پدر و مادر و سپس

دانش آموز را رشد می‌دهیم. ولی در متوسطه بر عکس است؛ یعنی به عبارتی، در دبستان ۷۰ به ۳۰ است یعنی ۷۰٪ گزینش ما روی پدر و مادر و ۳۰٪ روی بچه‌ها است. در متوسطه چون وابستگی بچه‌ها به خانواده کم می‌شود بر عکس است.

ما آنجا به پدر و مادرها می‌گوییم که ما ۷۰٪ آموزش را متقبل می‌شویم و ۳۰٪ با شماست. اما در بحث تربیت، ۷۰٪ تربیت با شما و ۳۰٪ با ماست. از ابتدا اتمام حجت می‌کنیم که اگر بنا نیست در جلسات و هیئت ما وقت بگذارید و مشارکت کنید ما نمی‌توانیم کاری برای شما انجام دهیم و کار را به پیش ببریم؛ که الحمدلله مشارکت نسبی مدرسه، امسال خیلی بیشتر از پارسال شد و خصوصاً بچه‌های ما مادرهایی دارند که ۹۰٪ شان خانه‌دار هستند و این برای ما در گزینش اهمیت دارد و اینکه فراغ بالی که دارند و در بسیاری از جلسات توجیهی و ... شرکت می‌کنند برای ما یک برگ برنده است.

در روال آموزشی مجموعه نیز خانواده‌ها نقش دارند؟

خب؛ در بعضی از پایه‌های ما مثل پایه ۲ این کار را کرده‌ایم و اول هم اتمام حجت نموده‌ایم که شاید همه برنامه‌های ما درباره یک بچه، عملیاتی نشود و بستگی دارد به نوع توانایی‌شان. ما مثلاً در کلاس دوم (که پارسال اول بودند) این کار را کردیم. هر روزی یک مادر، سر کلاس بچه‌ها می‌آید و در بحث سرخط نوشتن‌ها به مربی کمک می‌کند و یک سری از این‌ها ایده‌های آموزشی دارند. آن ایده‌ها را کنار معلم، اجرا می‌کنند.

در بحث آموزشی در این حد است؛ در واقع فعلاً از مادرها استفاده می‌کنیم. البته ضمن اینکه پدرهایی که در انجمن اولیا، مشاغلشان را لیست کرده بودند، ما امسال انتخاباتی برگزار کردیم و از هر پایه‌ای یک دانش‌آموز برای شورای دانش‌آموزی و یک مادر برای انجمن مادری و یک پدر برای انجمن پدران از هر

پایه‌ای کاندیدا کردیم.

این‌ها آن موقع، دو شرح وظایف دارند؛ یکی اینکه رابط مدرسه با پایه خودشان‌اند و دیگری اینکه هر کدام یک کمیسیونی بر عهده دارند. مثلاً یکی از این‌ها دکترا دارد و با او مقرر نمودیم تا تمام پدربهایی که فرهنگی، معلم یا استاد دانشگاه هستند را جمع کنیم و بهره‌های علمی از آنان ببریم. این هنوز عملیاتی نشده و به ثمر ننشسته است.

در بحث آموزش و بحث‌های علمی اگر نکته برجسته‌ای و کار خاصی انجام می‌دهید که جا مانده است و بدان اشاره نکرده‌اید را بیان کنید.

اساساً ما به این سمت می‌رویم که علم، تبدیل به عمل شود. یک بُعد اینکه مالکیت در یادگیری بچه‌ها خیلی مفید بوده، بُعد دوم، منجر شدن به حضور پر رنگ در صحنه زندگی و کارآمدی و به عمل رسیدن است. همه ما همین‌طور هستیم که طبیعتاً خیلی از چیزهایی را که یاد می‌گیریم اگر به کار ما بیاید انگیزه چند برابری برای عملی کردن آن داریم.

ما به این سمت داریم می‌رویم ولی زمان زیادی را در برخواهد گرفت؛ چون از یک طرف، ما به متون موجود در آموزش و پرورش مقید هستیم و از یک طرف، آن مدل‌ها را اگر بخواهیم اجرا کنیم کار، سخت می‌شود. مثلاً می‌گوییم که ما وقتی حتی یک جدول ضرب را در فعل و عمل به بچه‌ها آموزش دهیم این باعث رشد سریع‌شان می‌شود؛ به عبارتی راه یک‌ساله را در یک‌ماه طی می‌کنند و هم عملیاتی‌تر است. ما این را تجربه و آزمایش کرده‌ایم.

اگر ما علوم‌مان را - چه در ریاضی، علوم و ... - بتوانیم به این سمت ببریم به نهایت موفقیت خواهیم رسید - به قول یکی از بزرگان که می‌فرمود: غربی‌ها تئوری‌ها را به خورد ما دادند و بقیه را برای خود گرفتند - واقعاً ما با این کاغذ،

کاغذبازی، ذهنیات و حفظیات داریم سر خود را گرم می‌کنیم.

اگر از این عبور کنیم و هرآنچه به درد تجربه و زندگی بچه‌ها می‌خورد را بیاوریم آنگاه خواهیم دید که مدارس ما واقعاً خودش یک کارگاه و کارخانه است و یک مدرسه تولید است؛ و لذا این اتفاقات نوآوری می‌تواند رقم بخورد. نه اینکه ۳۰ میلیون دانش‌آموز بیایند و درس بخوانند؛ و قرار نیست که همگی کارمند شوند. آنگاه ۱۷ میلیون می‌بینیم که سرباز جامعه‌اند. این‌ها عملاً در یک خلأ و گلخانه‌ای بزرگ شده‌اند و حالا می‌خواهند بیایند و وارد جامعه واقعی شوند. نه مدیریت معاش دارند و نه زندگی اجتماعی و نه خانوادگی.

لذا به نظرم اشکال در مدل آموزش است و اگر آموزش را کاربردی کنیم که بچه‌ها طعم آن علم را در صحنه زندگی بچسبند این هم باعث افزایش انگیزه بچه‌ها می‌شود.

از لحاظ صوری و شکلی نیز آیا کلاس‌هایی که شما برگزار می‌کنید (مثلاً درس علوم، ریاضی و جغرافی) با کلاس‌های مدارس متعارف، تفاوت دارد؟

در زنگ نماز زمان بچه‌ها در مسجداند. یعنی بعد از نماز، زنگ قرآن و هدیه‌های آسمانی و کتاب تحفه خودمان برقرار می‌شود که این‌ها به صورت حلقه‌ای هستند و مدل سنتی خودمان هستند.

پس از آن یک مهارتی داریم که شامل کارگاه‌های متنوعی هستند. خود کلاس‌ها متأسفانه فضای بسته‌ای دارد؛ ما مثلاً همین امسال برای یکی از پایه‌هایمان نیمکت نداشتیم و فقط فرش بود و روی زمین می‌نشستند.

جالب است در جلسه‌ای فواید این را برای پدرمادرها توضیح دادم و آنان نیز قانع شدند. ولی آموزش و پرورش که آمد و بازدید کرد گفت چرا نیمکت ندارید؟ ما

هم چون در مرحله گذاری هستیم ترجیح دادیم در این قضیه، ستاره و خورشید پرستیم تا در نهایت بت شکنی کنیم.

چند اشکال شکلی و ساختاری این شکلی را داشتند که خسته کننده و ملال آور هستند؛ اما ما تغییر دادیم. گرچه اعتقاد زیادی به آن نداشتیم ولی فعلاً تغییر دادیم. خب؛ آن‌ها مثلاً می گویند بچه‌ها سر و گردنشان خم است و فلان اتفاق می افتد. اما غافل از اینکه این مسئله (میز و نیمکت) بچه‌ها را از حالت خانه دوم خودشان بودن خارج می کند.

اتفاقاً جالب است دیروز که به یک مدرسه‌ای رفتم آنان، بچه‌هایشان تک به تک داشتند از روی نیمکت‌ها روی زمین می آمدند و هم فرش داشتند و هم نیمکت. برخی از آنان روی نیمکت و برخی روی فرش می نشستند.

جالب است بچه‌های پایه‌های پایین، احساس در زندان بودن را می کنند هنگامی که پشت میز و نیمکت می نشینند. اگر هم دیدید که روی زمین دراز نشست و مشق می نوشت خودت را به تغافل بزن. بگذار راحت باشد تا جایی که به بی ادبی نرسیده است؛ تا بچه‌ها آرام آرام به بیرون بیایند و مدرسه خودشان را خانه دوم خودشان فرض کنند. البته در کشورهای پیشرفته می بینیم که از این خبرها نیست و این مدل وجود ندارد؛ به این اندازه‌ای که ما داریم سخت گیری می کنیم.

مدل مدرسه ما مصلاهی مرکز استان است که اصلاً ساختار آموزشی ندارد. یک اتاق، دورتادور مصلا و یک اتاق در جای دیگر و یک اتاق در طبقه دوم قرار دارد. یک فضای چندهکتاری است که بچه‌ها خیلی آزاداند و برخی فکر می کنند که این مدرسه چقدر رها و بی در و پیکر است! در حالی که کشورهای پیشرفته می گویند هرچه دیوار روبروی تو باشد و هرچه فضا بسته تر باشد بچه‌ها روحشان کوچک تر بار می آید.

برویم سراغ بخش زندگی که اشاره کردید من عنوان مهارت را درباره این‌ها کافی و وافی به مقصود نمی‌دانم. از این بخش بگویید که دقیقاً در این بخش، چه اتفاقاتی در مدرسه رخ می‌دهد و دانش‌آموز با مجموعه چکار می‌کند؟

ما از این مدرسه تولید، ۵ هدف داریم. چرا می‌گوییم تولید؟ چون ماهیت آن، خروجی محور است. یعنی بنا نیست بچه‌ها به قول رزمی کارها، سایه بزنند. بلکه کار کاملاً واقعی است. خوب؛ یک بُعد آن بُعد نشاط بچه‌هاست. یعنی بچه‌ها وقتی که از ساعت ۷:۱۵ تا ۱۲:۱۵ به یک مدرسه معمولی می‌روند؛ چون وقتی کلاس‌هایشان تمام می‌شود خسته و کوفته هستند؛ ولی اینجا شما به خاطر اعتمادی که پدر و مادرها در جلسات بروز داده‌اند قضیه متفاوت است.

مثلاً برخی از والدین می‌گویند قبل از اینکه این پسر ما به این مدرسه بیاید ما صبح‌ها به زور او را از خواب بلند می‌کردیم؛ الآن او ما را بیدار می‌کند. به ذوق آن ساعت آخری که بچه‌ها مجالی دارند برای فعالیت‌های درونی‌شان که آن را بروز دهند. آن در واقع، محل بروز نشاط بچه‌هاست که ما عمداً آن را در زنگ آخر گذاشتیم که بچه‌ها را به انتهای کلاس‌ها می‌کشاند.

بُعد دوم قضیه، مهارت است. متأسفانه بچه‌ها و دانشجویهایمان ۲۰ سال درس می‌خوانند و وقتی ازدواج می‌کنند به او گفته می‌شود که برو سیب‌زمینی بخر. ولی سیب‌زمینی را از کلوخ، تشخیص نمی‌دهد. مثلاً به او گفته می‌شود برو سبزی بخر. شاید اصلاً تره را نشناسد و نداند چیست؟ بحث کنش‌ها و واکنش‌ها و چیزهای دیگری که در زندگی ضروری است؛ مثل سعه صدر هم مطرح است.

این‌ها ابتدائیات است. مثلاً یک روز خانمش مریض باشد، نمی‌تواند املت درست کند. به علاوه، آن خانم‌هایی که در دانشگاه تحصیلات عالی داشته‌اند

خودشان شاید نتوانند یک غذای ساده درست کنند. این بُعد مهارت در میان بدهای مختلف است؛ و خواهیم گفت که چرا روی این مهارت‌ها پافشاری می‌کنیم.

بُعد سوم، بحث مهارتی آن، یک بحثی دارد که در واقع تمایز آن با فنی و حرفه‌ای و هنرستان از پارسال شروع شده و امسال، رسماً در استان ما هم سمپاد مهارتی ایجاد کرده‌اند. هنرستان را که می‌دانید و همیشه شهره است به اینکه بچه‌های شتر و فضول هستند و از لحاظ هوشی و درسی، ته مانده‌اند.

ولی وقتی خودشان دیدند ناکارآمدند یعنی تیزهوشانی که فقط برای شب امتحان و کنکور و برای فرار از ایران و رفتن به کشورهای دیگر و اینکه بورسیه شوند و به درد انقلاب نخورند خروجی‌هایشان به اینجا می‌رسد پس سمت سمپاد مهارتی می‌روند که البته اسمش را دیگر، هنرستان نمی‌گذارند و می‌گویند سمپاد مهارتی.

فرق مدلمان با هنرستان‌ها و حتی فنی حرفه‌ای این است که آنجا خروجی محور نیستند؛ بدین معنا که بنایشان بیشتر بر این است که کاری را یاد بگیرند. اما آیا اینکه بتوانند بازار کار را پیدا کنند جای شک و شبهه است. یعنی از آن هزار کارآموزی که یاد می‌گیرند شاید خیلی از آن‌ها به بازار کار، راه نیابند؛ چرا؟ چون تربیت اقتصادی نمی‌شوند. ریسک، سود و ضرر، ارزش تقاضا و ... را نمی‌چشند؛ و این‌ها خود، یک دنیای عظیمی دارد و خیلی سخت‌تر از آن کار است؛ و اینکه در آن بحران‌های اقتصادی چکار کنند. لذا وقتی از آموزش بیرون می‌آیند می‌بینید که سرافکنده و سرخورده‌اند و در واقع چیزی را یاد دارد اما توان انجامش را ندارد.

این بُعد، در مدرسه تولید کار نیست. من توضیح کامل آن را خواهیم داد که چگونه وجود ندارد. بُعد بعدی، بُعد تربیتی است که برای ما مهم است. بُعد تربیتی آن، این است که ما ۱۴ خاصیت تربیتی در کار دیدیم.

اگر بخواهم چند نمونه را ذکر کنم می‌توان گفت اصلاً یک کسی وقتی مسئول بلدرچین است. مسئولیت این را دارد که تخم بلدرچین را به آشپزخانه مدرسه بدهد. لذا هویتی پیدا می‌کند.

من چند وقت پیش در یک نانوائی که رفتم دیدم یک پسر خیلی چاق و تپلی آنجا بود که به همه امر و نهی می‌کرد که مثلاً شما کارت بکش و رسید بده. با خودم فکر کردم اگر این شخص را بیرون از مغازه می‌دیدم با این هیکل و تیپ و قیافه، اصلاً تحویل نمی‌گرفتم. ولی در نانوائی چون نان درمی‌آورد و مشتری را راه می‌انداخت، برای خودش یک شخصیتی دارد و همه از او حساب می‌برند. بنابر این قضیه به عنوان یک مثال پیش پا افتاده و ساده، بچه‌های ما در کار، هویت، شخصیت و سپس کرامت می‌یابند. کرامت، از شؤن خیلی والاست. این بحث استقلال، عزت نفس، خلاقیت، مدیریت بحران و ... علی‌الخصوص مسئولیت‌پذیری که از عناوین خیلی بزرگ است و تکلیف‌مداری، به خصوص، مدل کار ماست.

الآن در حاضر، نوع بالای فراگیر در کشور ما این است که راحت‌طلبی و منفعت‌طلبی رواج یافته است. اگر کسی دید از طریق دلالتی، سود بیشتری کسب می‌کند و زمان و سرمایه کمتری می‌گذارد و اصلاً کاری ندارد که کشور به چه چیزی نیاز دارد و تنها چیزی که برای وی، حائز اهمیت می‌باشد سود و هرآنچه که دارای پول باشد است.

این روحیه، خیلی سمی و خطرناک است. این روحیه کارمندی که شکل گرفته است روحیه راحت‌طلبی است و در اقتصاد نیز روحیه منفعت‌طلبی و سودمحوری است. یعنی اگر بگویند کشور به گندم نیاز دارد، با خود می‌گویند من می‌روم زعفران می‌کارم چون سود بیشتری دارد. اما این را در نظر ندارد که الان، کشور نیاز شدیدی به گندم دارد. لذا ملاک، سود خود اوست.

روزی ما را در جلسه اقتصاد مقاومتی در یک نمایشگاه دعوت کرده بودند و آنجا نیز گفتیم که اقتصادمان باید دانش بنیان باشد و بایستی از دانش آموزی شروع کنیم و روحیات و شخصیت‌ها را تربیت کنیم که یک حاج قاسمی برای بُعد اقتصادی ما شوند نه برای منفعت‌طلبی خودشان. لذا این بُعد قضیه نیز در مدرسه تولید، مورد توجه است. البته سبک کارمان را توضیح می‌دهم.

سبک کاری که ما داریم این است که خروجی محور، زنجیره‌وار و واقعی و میدانی شود. پشتوانه پول ما یک فروشگاه‌های است که آن فروشگاه، مبنایش محصولات غذایی است.

چرا ما این مهارت‌های تغذیه‌ای و امنیت غذایی را داریم مد نظر قرار می‌دهیم؟ این چند بعد دارد. یک بعد آن، خود سلامت جسم بچه‌هاست که در آینده سالم و صحت‌مند باشند. خوب؛ این اهمیت تولید غذای سالم و ارگانیک که خودشان تولید کنند خیلی مهم است.

بعد دوم این است که ما در قسمت مهارت‌ها خصوصاً اوایل متوسطه، بچه‌ها اگر با طبیعت و خلقت، ارتباط مستقیم بگیرند تا به صنعت روی بیاورند؛ از لحاظ تقویت روحیه توحیدی‌شان خیلی متفاوت‌اند. مثلاً وقتی بچه‌های ما نزدیک ۱۰۰ تخم مرغ در دستگاه جوجه‌کشی می‌گذارند بعد از چند روز دیگر، جوجه به دنیا می‌آید این نتیجه کار خود را می‌بینند که چطور زنده شد و چه کسی به او روح دمید و چه اتفاقی افتاد؟ آنگاه می‌بینند که چرا جوجه بدین شکل درآمد و سیاه و سفید شد؟ یا در گلخانه با کاشت گیاهان و رشد و پژمرده شدن آن‌ها روبرو می‌شود.

امثال این‌ها یعنی با طبیعت، گل و گیاه، ماهی و طیور که ارتباط گیرند باعث می‌شود نیروی تولیدی بچه‌ها رشد کند و امنیت غذایی آنان نیز تأمین شود. لذا است که سراغ این مهارت‌های رفتیم. در حال حاضر، اولویت اول ما همین است.

اما صنعت و برنامه‌نویسی، گرافیک و روباتیک اولویت ما نیستند؛ این‌ها واسطه خلق می‌خواهند و مستقیماً با خالق ارتباط نمی‌گیرند و خیلی از وقت‌ها صنعت زدگی و عظمت غرب و تکنولوژی ما را جذب می‌کند و لذا از اهداف اصلی دور می‌شویم. در صورتی که اگر ابتدا در خلقت خداوند محو و مبهوت شوند سپس همه آن‌ها می‌گویند خب؛ اگر این اختراع صنعتی پدید آمده یک انسانی است که این دست‌پرورده خداست. لذا می‌گوید عجب انسانی!

قبل‌ها می‌گفت «انظروا الی الإبل کیف خُلِقَتْ» نگاه به شتر نمی‌کرد و هم‌اکنون که صنعت را می‌بیند می‌گوید عجب انسانی! که خدا او را آفریده است. آنگاه این چشم بصیرت را پیدا می‌کنند که عالم را واقعاً با توحید مفضل بنگرند. این برای ما مهم است.

حال، آن پول، پشتوانه داخلی ما را دارد و شبکه مرکزی، ما هستیم که پول را تزریق می‌کنیم و یا مثلاً خروجی آشپزخانه، غذایی است که بر سر سفره بچه‌ها خواهد بود. گروه آشپزی، مهارت‌های کارگروه‌های دیگر را (گلخانه، طیور، ماهی و ...) به کار می‌گیرند و مایحتاج آشپزخانه را از آن‌ها خریداری می‌کنند و تناسب سود هم، توزیعی ۱۰٪ است؛ سود ترکیبی مثل آشپزخانه ۲۰٪ است. تولیدی مثل نانوايي یا کارگاه‌های دیگر که چیزی را تولید می‌کنند ۴۰٪ اند.

خب؛ پس از اینکه آشپزخانه، غذای خود را درست کرد و در مدرسه روزانه ما، یک صبحانه داریم و مدرسه شبانه روزی ما سه وعده غذاست. یعنی بچه‌ها غذای خود را می‌پزند. سرمربی ما (که طلبه است) نیز کمک می‌کند.

آنگاه، گروه آشپزی ماهانه می‌آید و طبق پُرس غذایی که ما محاسبه کردیم؛ آنان به عنوان یک آشپزخانه به ما نرخ‌نامه می‌دهند. می‌گویند این قیمت اقلام اولیه ما که از گروه‌ها می‌خریم به اضافه ۲۰٪ ما و این نیز قیمت تمام شده ماه

ماست.

ما آخر ماه، پول غذاهايشان را به آنان می‌دهیم. در قسمت مریبان نیز امسال ورود کردیم و یک ساحتهای موظفی و غیر موظفی داریم. پرداخت ما به غیر موظفی‌های ما به صورت هدیه بنا بر واحد پولی «سعی» است.

به نظرم ما در این قسمت با یک مجموعه نسبتاً پیچیده‌ای مواجه شدیم که شاید اصلاً کسی انتظار آن را نداشت که یک مدرسه، اینچنین روابط پیچیده‌ای از مسائل مهارتی و شغلی داشته باشند که با هم بینیم. در هر یک از این قسمت‌ها می‌توان یک سؤال مطرح کرد. فکر می‌کنم که بیشتر در این باره باید گفتگو کرد. از اینجا شروع کنیم که شما به یک سری از موضوعاتی مثل طیور، تخم بلدرچین و سبزی کاری اشاره کردید. شما درباره این موضوعاتی که الآن این بچه‌ها دارند کار می‌کنند احساساتان چیست؟ اصلاً قبل از آن، فضایی که بچه‌ها دارند این کارها را در آن انجام می‌دهند کجاست؟ یعنی کجا دارند بچه‌ها این کارها را می‌کنند؟

ما اول متوسطه مان را ابتدا در روستا شروع کردیم. سپس در ضمن رفت‌وآمدهایی که سازمان‌های کشوری داشتند مدام این سؤال را مطرح می‌کردند که آقای مدیر، شما قابل توسعه هستید؟ ما با مشکلاتی که بهداشت با ما دارد مواجه هستیم و با دامپزشکی نیز مشکلاتی داریم و با خود آموزش و پرورش مشکلات عدیده‌ای داریم. ما مثلاً خوابگاه‌مان را که در مدرسه زدیم با مخالفت‌های عدیده‌ای مواجه شدیم. حتی در کرنا که مجازی شده بود ما حضوری بودیم.

یعنی حتی در روستا دست از سر شما بر نمی‌داشتند؟

بله؛ اینطور است که هرچه محدودتر باشد، شرایط سخت‌تر می‌شود. ما از ابتدا محکم ایستادیم. مثلاً در یک مدرسه قدیمی تخریبی، چند هزار متر حیاط داشت

و همسایه‌ای نداشت. ما بوقلمون داشتیم و لذا از وزارت بهداشت تماس گرفتند که این بساط را جمع کنید.

ما نیز سرخ را گرفتیم و رفتیم تا به این رسیدیم که شخصی ۱۰۰ مرغ داشته و به او اعتراض کردند و این اتفاق بر سر ما نیز رخ داد. آنگاه من به بهداشت گفتم که قانون شما جای خود را دارد. شما بیایید و اگر بو، صدا یا هر مزاحمتی برای همسایگان ایجاد می‌کند چشم، ما جمع می‌کنیم والا ما اجازه نمی‌دهیم قانون دست‌آویز انتقام دیگران شود.

اتفاقاً ما یک شبی در خانه بهداشت روستا دعوت شده بودیم و رفتیم. من آنجا گفتم برای اینکه الفتی بینمان برقرار شود ما نیز مسئول بهداشت معنوی مردم روستا هستیم. هر دوی ما دنبال رشد هستیم.

بعدها که این بحث توسعه شهری مطرح شد ما اوایل، ۴۰ یا ۵۰ گوسفند همراه با نگاه اقتصادی غیر از نگاه تربیتی و تولیدی داشتیم. یعنی پشتوانه اقتصادی ما آن زمان، فروشگاه نبود؛ بلکه خود گوسفندان بودند. در واقع برای مربیانمان سهمی از گوسفندها را گذاشته بودیم و چه برای عزیزان دیگر؛ بعدها خودشان یا خانواده‌هایشان خواستند سرمایه‌گذاری کنند. شتر نیز داشتیم و در آن فضا که اقتضای روستایی بود و هیچ راهی هم نداشت.

البته آن زمان چون بعضی از این‌ها سنگین بود - مانند گوسفند - هزینه‌اش را نداشتند و غالباً آنان در سال اول، نقش عامل را داشتند. ولی الآن خودشان (در فروشگاه) سرمایه‌گذار هستند. این کار و مقیاس را کوچک کردیم فقط به اندازه نیاز مدرسه. بعضی از پدرها نیز جلو می‌آیند و خودشان پول می‌دهند و وام نمی‌خواهند و برخی را وام می‌دهیم و می‌گوییم خمس سودتان را به ما بدهید. اگر وام نخواهد و ما فضا دهیم ۱۰٪ سودشان را از آنان اخذ می‌کنیم. در حال حاضر

۶۰ یا ۷۰٪ به این سمت رفته‌ایم و خود خانواده‌ها می‌آیند و از بچه‌هایشان حمایت مادی و معنوی نیز می‌کنند.

این فضایی که شما در روستا به وجود آوردید برای بچه‌های روستایی بود یا برای شهری‌ها نیز بود؟

اتفاقاً مشتری‌های شهری ما بیشتر بودند. ما اوایل تمایل زیادی به گزینش بچه‌های روستایی داشتیم؛ تا کیلومترها به اطراف استان می‌رفتم و بچه روستایی پیدا می‌کردم؛ ولی بعدها دیدیم که قضیه برعکس است.

بچه‌های روستای ما به خاطر اینکه مدرسه در روستا وارد شده است بچه درس خوان شده‌اند و پدرمادرها می‌گویند تو درست را بخوان. نه گاو و گوسفندی را می‌دوشند و نه کار دیگری انجام می‌دهند. جالب اینکه برعکس، مدرسه ما برایشان جذابیت ندارد. چون گاو و گوسفند را دیده‌اند. آنگاه از میان بچه شهری‌ها هم جذابیت بیشتری برایشان دارد و هم همین‌ها در پنجشنبه و جمعه‌ها همراه با پدرشان در روستا کار می‌کنند.

اما آنانی که در روستا هستند یک روز هم کار نمی‌کنند؛ لذا رویکرد ما شهری شد. یعنی ما آن قدر سفت می‌گرفتیم که از روستای خودمان و از قم چند نفری آمده بودند نپذیرفتم؛ و فقط روستایی را می‌پذیرفتم. اما بعدها دیدم که برعکس است و این از برکات مدرسی بود که در روستا بود و بچه‌های ما را از میدان عمل به سمتش می‌کشاند. آنگاه مقداری بومی کردیم؛ یعنی برای فضای شهری نیز مهارت‌هایی مثل گلخانه، پرورش ماهی، و پرورش طیور در مقیاس محدود را در جریان کار قرار دادیم.

همین چند روز پیش که در یکی از مدارس شهری رفتیم دیدم که چند گوسفند آورده‌اند. البته در فضای شهری در دبستان‌ها، متوسطه روزانه هم ایجاد کرده‌ایم.

یعنی داریم به این سمت می‌رویم که متوسطه اول را روزانه می‌کنیم. روز آن را توسعه می‌دهیم و از صبح تا غروب، بیایند و مهارت تربیتی پدرمادرها را بیشتر کنیم. متوسطه دوم را نیز داریم که شبانه روزی است.

فضایی که ما درون آن هستیم مصالایی است که در اختیار قرار داده شده است و در هر شهر دیگری نیز پیدا می‌شود. مصالای ما نزدیک صد هزار متر است. مقدار زیادی زمین بلااستفاده مانده است. آنجا یک بخشی از آن را گرفتیم و اتاقکی را مخصوص نانوائی تنوری و بخشی را مخصوص آشپزخانه قرار داده‌ایم. یک بخش دیگر را بوفه کرده‌ایم.

بنابراین با اقتضای شهری مشکلی ندارد. نهایتاً شاید به طیور ایراد بگیرند؛ اما قانوناً چنین چیزی ممکن نیست مگر همسایه‌ای شکایت کند. اینجا یک بار از طرف بهداشت آمده بودند و می‌گفتند که اگر همسایه‌تان اعتراض کنند به ضررتان است. من گفتم چشمانت را باز کن، از چهار طرف بین چند هکتار با همسایه فاصله داریم. یک طرف، پارک جنگلی است و از یک طرف، اصلاً خانه‌ای نیست. پس کدام همسایه اعتراض می‌کند؟ به قدری محکم برخورد کردم که دیگر جرأت نکرد که سر این مسائل بحث کند. لذا باید ما محکم باشیم و در برابر اینگونه جریانات سستی از خود نشان ندهیم.

بچه‌های ما توانایی انجام کارهای مختلفی از جمله نان پختن، کیک، مربا، ترشی و خیار شور درست کردن را دارند. می‌توانند در مدرسه‌مان تولید کنند. بعضی از بچه‌ها می‌پرسیدند که مثلاً این آب هویجی که درست می‌کنیم را چکار کنیم؟ من هم گفتم شما این کلاس را یک مدرسه فرض کنید. یک بوفه داشته باشید و بازاریایی کنید و اجناس خود را بفروشید.

متأسفانه در جامعه کنونی، به شدت، عقل معاش و کسب درآمد در بین بچه‌های

ما افتضاح است. نمی‌توانند دو دوتا چهارتا کرده و زندگی را بچرخانند؛ لذا در آینده با معضلات بزرگی در کشور مواجه خواهیم بود. یعنی برای هر خانواده یک مشاور اقتصادی بگذاریم که شما چه بخر که سرت کلاه نرود و زندگی بگذرد.

یعنی ما با این حقوق محدود، نمی‌توانیم زندگی را اداره کنیم. چون اصلاً تدبیر بلد نیستند و در این قضیه، مشکل خیلی حاد است. حتی بعضی از خانواده‌ها طرز اداره زندگی را یاد ندارند. ما می‌گوییم شما به بچه‌تان نگویند که برو نان بخر. بلکه بگو پسرم در ماه، چند نان نیاز داریم؟ حساب و کتاب کن و پولی به خودت می‌دهم و کل ماه را (در بخش خرید نان) مدیریت کن.

منظور این است که بچه‌های ما محاسبه‌گر شوند. خوب؛ ما به این مسائل نیاز داریم. بایستی جلوی آسیب‌ها و آفت‌هایی که احياناً ممکن است رخ دهد را گرفت. من ترجیح می‌دهم بچه‌ها اصلاً در سن متوسطه غرق در مال دوستی شوند ولی آن برهه‌های جنسی را رد کنند. این که عرض کردم یکی از راه‌های فرار از این دوران بحران جنسی است. یعنی بچه‌ها را در دغدغه‌های کسب و کار و سود و ضرر بیندازیم که دوره چهار پنج ساله را به سرعت طی می‌کنند و از آن هیولای بحران جنسی می‌توانند عبور کنند.

خیلی عالی؛ منتها هر کدام از این نکاتی که شما اشاره می‌کنید ده‌ها سؤال جدید را به وجود می‌آورد و آن اینکه داشتید لیست و فهرستی از این مهارت‌ها و کسب و کارهایی که بچه‌ها به صورت پشت سر هم دارند می‌گفتید؛ باید جامعه‌ای پیدا کنیم که چند مهارت در آنجا دارد آموزش داده می‌شود.

اگر من بخواهم پایه‌ای بگویم این تعبیر درستی نیست؛ چون واقعاً استعداد بچه‌ها متفاوت است؛ ولی در حساب، پیش‌دستانی ما بچه‌ها خیلی کوچک‌اند و همه، آداب و مهارت‌های شخصی و غذا خوردن و اینکه سر سفره بنشینند و سفره را به تمیزی جمع کنند همین خودش برای پیش‌دستانی یک گام است.

البته خود معلمان بهتر می‌دانند که چگونه تقسیم کنند. من خودم سه بار رفته‌ام و دیدم که در زنگ آخر، مربی دارد جاروب می‌زند و از او علت این کار را پرسیدم. به او گفتم تو داری به بچه‌های من لطمه و ضرر می‌زنی. یعنی یاد می‌گیرند که بریزند و دیگری جمع کند. معلوم است که نتیجتاً کشور این شکلی که هست می‌شود. چون خودشان تمیز تحویل گرفتند بایستی تمیز تحویل بدهند.

چند روز بچه‌ها این کارها را کردند و الآن روی ریل افتادند و الآن مادرها خیلی خوشحال‌اند و اثر آن در خانه نیز مشهود است. آنگاه به کلاس اولی‌ها گفته‌ایم که هر بچه‌ای باید یک گلدان در کلاس داشته باشد. یک باغچه گل محمدی کاشته‌ایم که آبیاری با این‌هاست. آن گلدان که مال خود اوست را هم باید خودش تا آخر سال، آبیاری و مراقبت کند. زنده‌نگه‌داشتن یک گلدان را تا آخر سال باید بچشد. این شاید به ظاهر، ساده باشد ولی گاهی علقه‌ای میان بچه‌ها ایجاد می‌شود؛ مثلاً در خانه می‌خواهد بپاید و گل خود را ببیند.

البته ما می‌خواستیم جوجه در اختیارشان قرار دهیم؛ منتها اقتضای مکانی را نداشت. می‌خواستیم که یک جوجه به آنان بدهیم و آن را بزرگ کنند. حتی به قول یکی از اساتید - که مدرک دکترا دارد و ۲۰ سال در اروپا در مدل مدارس مختلف گشته است و یک کتابی به نام مدرسه خلاق، مدرسه زندگی نوشته است - ایشان در آن کتاب می‌گوید که خوب است بچه‌ها از دست دادن را بچشند. حیات و ممات را ببینند.

واقعاً بچه‌ای که در این سن و سال، مردن جوجه‌اش را حس و لمس کند اگر در بزرگی در بورس شرکت کرد و ۲۰۰ میلیون ضرر کرد سکنه که نمی‌کند. چون سعه صدر می‌یابد. آنگاه زود عقب‌نشینی نمی‌کند. این از کجا شروع می‌شود؟ از سن ۷ یا ۸ سالگی که اگر مردن یک جوجه‌ای که مال خودش است را لمس کند

بعدها خیلی روح مقاومی پیدا می‌کند.

در کلاس دوم بیشتر، بحث‌های گل و گیاه و نقاشی روی گلدان و کاشت گل و گیاه دارند. از پایه سوم دیگر وارد گلخانه می‌شوند و سپس، پرورش ماهی و پرورش طیور، لبنیات، آشپزی را آموزش می‌بینند. در مدرسه دبستانمان هم که روزانه یک وعده غذا درست می‌کنند، آنجا مثلاً یک وعده املت دارند که در گلخانه، گوجه یا سبزی‌شان را تهیه می‌کنند و غذایشان را می‌پزند. آنگاه برخی روزها پلوسیب‌زمینی دارند که سیب‌زمینی را جدیداً کاشتند و پارسال نداشتیم. البته شیر را در دبستان تولید نمی‌کنند و در متوسطه‌مان شیر را داریم. در متوسطه، شیر را می‌گیرند و تمام پنیرشان و کره و ماست را خودشان تولید می‌کنند.

این‌ها شیر را از فروشگاه‌مان می‌خرند (در حاشیه فلکه، بیرون از مصلا) و آنان یک بوفه درون مدرسه دارند. اگر خواستند از آن، ماست تهیه می‌کنند. اتفاقاً یکی از پرمشتری‌ترین گروه‌های ما، گروه لبنیات‌مان است که پدرومادها از این لبنیات خریداری می‌کنند.

در متوسطه‌مان پرورش قارچ نیز داریم که امسال دوره اول را شروع کردند. گروه آشپزی ۵ نوع غذا بیشتر ندارند؛ و غالباً غذای گرم است. یک روز هم عدسی دارند و امسال شروع کردیم و غذای هیئت را که چهارشنبه شب‌هاست و بانی‌هایی پیدا می‌شوند به صورت مناقصه‌ای شکل می‌گیرد. مثلاً می‌گوییم آشپزخانه دبستان یا متوسطه را می‌خواهید؟ لذا در مناقصه شرکت می‌کنند و غذای هیئت را درست می‌کنند.

این را هم بگوییم که گروه آشپزی، بچه‌های ششم هستند و گروه لبنیات‌مان، پایه پنجم می‌باشند.

یعنی بچه‌های رشته‌های پایه شش واقعاً می‌توانند برای بیرون و خودشان



و مدرسه غذا درست کنند؟

بله؛ مثلاً املت، عدسی، کره مربا و پنیر با سبزی را در برنامه صبحانه‌شان دارند. آنجا هم غذای اصلی مان شام است. صبحانه و ظهر، میان وعده است. ظهر، مثل فلافل، نان و پنیر؛ و شب، گاهی چلو مرغ دارند و گاهی ماکارونی و گاهی قیمه دارند. منتها قورمه‌شان هنوز جا نمی‌افتد. چون اقتضات کارشان متفاوت است.

البته وظایف محوله به بچه‌ها مسئولیت‌پذیری خاصی نیاز دارد. مثلاً آن کسی که نانواپی است باید خمیرش را درست کند تا بترشد و آن آشپز بیاید و مواد مورد نیاز را آماده کند تا غذا بپزد. مثلاً قورمه را باید از صبح تا غروب بگذارند تا خوب جا بیفتد. ما در نمایشگاهی که داشتیم بعضی از غذاها را بچه‌ها در خانه درست کرده بودند و روی آن زمان گذاشته بودند؛ لذا یک غذای درجه یکی درست شده بود.

این پخت نانی که پیشتر گفتیم بدین شکل است که بچه‌ها خودشان آرد می‌گیرند، خمیرمایه می‌زنند و نهایتاً نان می‌پزند؛ و تمام این پروسه را خودشان انجام می‌دهند. البته هم دبستان و هم متوسطه این کار را می‌کنند. البته در دبستان، یک عده نانواپی رفته‌اند و از ده روز اخیر از آنان اطلاعی ندارم. گفته بودند که تا شنبه در آنجا کار می‌کنند. اما در متوسطه‌مان الحمد لله در این زمینه خبره شده‌اند. البته ما به آنان فر نیز داده‌ایم که یک مواقعی اگر خواستند بتوانند کیکی درست کنند.

البته این شدنی است و اخیراً آموزش و پرورش نامه‌ای به ما فرستاده بود که شما مهارت‌هایی را یاد می‌گیرید که از توان بچه‌ها بالاتر است. گفتیم شما اصلاً تخصص آن را دارید؟ شما اصلاً کارگاه ما را دیده‌اید و اصلاً در هنگام بازدید در زنگ مهارتی ما نبودید.

ما هنوز به باور نرسیده‌ایم و الا هنوز من معتقدم بعضی از مهارت‌هایی که ما

سال هفتم و هشتم آموزش می‌دهیم مربوط به چهارم است. همانطور که دروسی که از پایه هفتم شروع کرده‌اند را در پایه پنجم آورده‌ایم؛ مثل بحث قرآنی. واقعاً می‌بینم که بچه‌ها خیلی جلوتر از آنچه باید باشند هستند و ما این‌ها را دست کم گرفتیم و از آنان کار کمتری خواسته‌ایم.

یکی از مشکلاتی که ما داریم یک نوع بحران است؛ یعنی پارسال، گروه طیور ما که در بخش دبستان ما هستند مورد سرقت قرار گرفت؛ چون ساختمان ما خیلی مجهز نبود و در و پیکر محکمی نداشت (در سال اول دبستان ما) و یکبار هم مورد حمله شغال قرار گرفت و لذا خسارتی به مدرسه وارد شد.

دلیل شغال آمدن، این بود که چون ما یک فضایی داشتیم و چند هکتار پارک جنگلی به ما چسبیده است و در یک فضای حاشیه شهر هستیم. شب که کسی نبود تقریباً ۳۰ عدد از طیور ما را برده بود. مسئول مربوطه در سری سوم، داشت کم می‌آورد. (پایه ششم بود). روزی آمد و گفت می‌خواهم استعفا دهم. من هم قبول کردم؛ ولی گفتم بگذار یک خاطره‌ای از خودم بگویم. خاطراتی از کلاس هفتم یا هشتم داشتم و برای اوتعریف کردم درباره دست‌فروشی کردن خودم در پارک که روزی وسائلم مورد سرقت قرار گرفت و شخصی اجناس مرا این طرف و آن طرف، پرت کرد و اجناس خراب شد.

آنگاه من محکومتر شدم و بعداً یک بوفه و بعدها فروشگاه زدم. گفتم آن باعث شد که الآن من چندین میلیارد سر قضیه بورس، خانه و ماشین خود را فروختم و در بورس قرار دادم تا از سود آن، مدرسه بسازم چند میلیارد (به پول آن زمان که هم اکنون ۷ میلیارد می‌ارزد) ضرر کردم و هرکه الآن مرا می‌بیند می‌گوید چقدر جوان شده‌ای! این دانش‌آموز وقتی این خاطرات را شنید محکومتر شد و پای کار ایستاد. به علاوه تعدادی طیور را به خانه‌اش برد و در آنجا این امر پرورش طیور را راه اندازی کرد.

لذا ما باید بچه‌ها را حمایت معنوی کنیم. بعدها که گذشت (مثلاً ۱ ماه بعد) گفتیم به خاطر اینکه در بحث ساختمان مدرسه، ضعف از جانب ما بوده است و خسارت سری اول را ما می‌دهیم و سری دوم، کوتاهی از شما نیز بوده است و لذا نصف به نصف باید خسارت داده شود.

ما با آنان مشارکت می‌کنیم که به تناسب شخصیت و روحیه‌شان، بچه‌ها ضربه نخورند. چون اگر زمین بخورند دیگر هیچگاه بلند نمی‌شوند. یعنی حتی اگر شما در آینده ۱۰۰ میلیارد وام دهید و اتاق و کارخانه را آماده کنید و بگویید استارت بزنی ولی نمی‌زند. بنابراین باید حواسمان به این ابعاد نیز باشد.

بچه‌ها جاهایی برای هیئت، صدقات و نذورات جمع‌آوری می‌کنند و ایستگاه صلواتی برای نیمه شعبان می‌زنیم و ایستگاه برای شربت و چای و ... برقرار می‌کنیم. لذا باید در حاشیه دیده شود که بچه‌ها درآمدزایی که دارند خرج کردن را یاد بگیرند. این یک ظرافت کاری خودش را دارد.

این مجموعه برنامه‌ها؛ از آنجایی که زمان را باید مدیریت کنیم، طبیعتاً تأثیری به لحاظ شور و اشتیاق در بچه‌ها دارد و اینکه بچه‌ها با چه میزان انگیزه و اشتیاق در این برنامه‌ها شرکت می‌کنند؟ و ثانیاً اینکه آدمیزاد است و ممکن است خطا و اشتباهات اولیه نیز داشته باشد؛ لذا شما تنبیهاتان به چه نحوی است؟ یا به عبارتی دیگر، تشویق و تنبیه‌تان چگونه است؟

بچه‌ها شور و شوقشان به حدی بالاست که دومه قبل، یکی از مشاوران آموزش و پرورش آمده بود و با من کار داشت. اتفاقاً در هنگام نماز آمد. من را در مسجد پیدا کرد. پس از نماز، بچه‌ها همان هیئت و برنامه‌هایشان را داشتند و کنار من نشست و درباره موضوعی در مورد یک دانش‌آموزی با من صحبتی داشت. سپس در ۸ دقیقه - با اینکه جوان غیر مذهبی بود - گفت کار من، روان‌شناسی و

مشاوره است؛ من در ظرف مدت یک ربع که بچه‌ها را نگاه کردم دیدم که چقدر این‌ها در این ساعت روز، شادتراند!

سپس اندکی سر یکی از کلاس‌ها نشست و آنگاه گفتم من در این مدتی که سر کلاس، نظارت اجمالی‌ای داشتم ندیدم که حتی یک بار، معلم سر دانش‌آموزان فریاد بزنند. همه حلقه زده‌اند و کارشان را می‌کنند. دیگر اینکه می‌گفت الآن به این نتیجه رسیدم که مسجد نیز می‌تواند مدرسه باشد. بعد، گفتم ما یک چیزهایی از مدرسه شما شنیده بودیم؛ ولی الآن کلاً ذهنیت من، تغییر کرد.

دم درب که داشت می‌رفت گفتم ما کلاس‌ها و دوره‌هایی را در مدارس مختلف دیده بودیم و آنچه را در کشورهای پیشرفته مثل آمریکا دنبال آن می‌گشتیم در اینجا یافتیم. ولی به شما بگویم چون شما آخوند هستید هنوز امکانات زیادی در اختیاران گذاشته نشده است ولی اگر دانشگاهی بودید این مثل یک بمب، صدا ایجاد کرده بود.

بنابراین آن افرادی که از بیرون می‌آیند به طور واضح و روشن، نشاط را در بچه‌ها مشاهده می‌کنند که چقدر این‌ها با نشاط‌اند! ولی خوب؛ ده درصدی داریم که (مخصوصاً بچه‌های جدید) در هفته‌های اول هر سال، کارگروه‌های دوره‌ای اجرا می‌شود که دانش‌آموز به سمتی که دوست ندارد نرود.

این قسمت، خیلی مهم است که بعد از این، تازه ما یک کاغذ به دستش می‌دهیم و به او می‌گوییم از بین ۶ اولویت، مثلاً ۳ اولویت را انتخاب کن که در کدام کارگروه می‌خواهی بروی؟ البته گاهی انتخابشان دقیق نیست؛ چون مثلاً رفیق او جایی رفته او هم می‌خواهد به آنجا برود. اینکه طبق میل‌شان و استعدادشان باشد کار سختی است؛ و اگر این درست اتفاق بیفتد ۱۰۰٪ بچه‌ها با انگیزش کامل‌اند. ولی در شرایط عادی، حدود ۸۵٪ درصد هستند؛ یعنی چند

نفری هستند که هنوز سر جای خودشان قرار نگرفتند که با ذوق و شوق، کار و فعالیت کنند.

در زمینه تشویق و تنبیه عرض کنم ما بچه‌ای که اذیت کند به او می‌گوییم حق مدرسه آمدن را نداری. بعضی از پدرها مثلاً می‌گفتند ما می‌خواهیم بچه‌هایمان از چهارشنبه وارد مدرسه شبانه روزی شوند. او دیگر منتظر شنبه است که چه وقتی شنبه شود. آنگاه می‌گفت ما نیز در خانه، به آنان می‌گوییم اگر فلان وظیفه را انجام ندهی تو را به مدرسه نمی‌فرستیم.

لذا خود همین نیامدن به مدرسه، یک تنبیه برایشان است؛ تشویق‌های ما جدا از اینکه خود کار، اصلاً تشویقی است که در قالب آورده اقتصادی برای بچه می‌باشد.

یک اتفاقی که پارسال اتفاق افتاد، این بود که پارسال یک جانباز در مدرسه داشتیم که در حین کار با دستگاه فرزندانشان، تاندم دستش پاره شد و پدرش از بچه‌های همراه بود؛ یعنی از قبل نیز مسجدمحور بودند و چند پایه آزمون داده بودند و در مدرسه ما آمدند و اتفاقاً مدیر کل اداره کار هم به خانه‌شان جهت عیادت رفت. آنگاه به عنوان مرد کار مدرسه (که واقعاً سرترا از همه است) لقب گرفت. روز جانباز که شد معلم، یک هدیه‌ای به او داد و یک لوح بورسیه‌ای تقدیم کرد؛ بدین معنا که شهریه آموزشی او رایگان است و مرد کار و جانباز مدرسه لقب گرفت.

خلاصه اینکه ما دنبال الگو سازی هستیم. اگر یک بچه‌ای بالا بیاید بقیه نیز انگیزه می‌یابند. در واقع با تشویق‌های ادواری، کار به پیش نمی‌رود. لذا باید روحیه‌ها را به سمتی ببریم که الگوها درست شود و بچه‌ها در حال دویدن به سمت الگوها باشند.

اینجا نیز یک سری سؤالاتی در این بحث پیش می‌آید؛ یک سؤالی درباره

بحث الگوی اقتصادی تان می خواستم بپرسم و آن اینکه این پول‌هایی که بدان اشاره کردید و آن را «سعی» نامگذاری کردید. این «سعی» در واقع، کارکردی دارد؟ اصلاً خودش چیست و آیا بچه‌ها درون مدرسه، تمام روابط مالی‌شان با این است؟ آنگاه، بچه‌ها در این سن در مدرسه برای خودشان درآمدی دارند؟ یعنی می‌توانند پولی پس‌انداز کنند یا نه؛ صرفاً تلاش می‌کنند.

این یک خصوصی سازی است؛ یعنی بچه دارد برای خودش کار می‌کند و درآمد آن بین بچه‌ها تقسیم می‌شود. مثلاً در گلخانه که ۶ نوع سبزی داریم، مثلاً این نوع سبزی «تره» مال یک نفر است؛ ضمن اینکه یک نفر، مسئول آفت‌زدایی و شخصی دیگر مسئول کلی آبیاری است؛ ولی در هر صورت، کاری کردیم که هر دوی این نفر سود ببرند؛ فردی نشود و به شکل گروهی درآمد (اما از نوع بسته آن شکل گروهی).

همینطور در سایر کارگروه‌ها که بلدرچین مال دو نفر است؛ یا جوجه مرغ، مال دو نفر است که این سود و ضررش مال خودش است. به مربی گفته‌ایم اگر تو خودت می‌خواهی مازاد بر این‌ها سرمایه‌گذاری کنی، می‌توانی این کار را بکنی؛ ولی سهم بچه‌ها را هم به آنان بده. مثلاً می‌توانی ۱۰ مرغ برای خودت اختصاص دهی.

خود این یک انگیزه بزرگی است. پول داخلی ما شبیه پول رایج است و هر هزار تومان یک سعی است؛ یعنی چهار صفر را حذف کردیم و مهر مؤسسه‌مان روی آن خورده و کد اختصاصی دارد و امضای زنده من نیز در زیر آن به عنوان رئیس بانک مرکزی است. پشت آن هم مهارت‌های ماست و آن پول، یک سریال است.

مثلاً کد اقتصادی پشت آن خورده و اعشار می‌خورد و هر پولی یک سریال خاصی دارد که به نام‌های مختلف نام‌گذاری شده است. فقط پشتش اندکی با پول

رایج فرق دارد و روی آن به جای ۵۰ هزار تومان، ۵۰ سعی نوشته است؛ که عبارتند از: ۲ سعی، ۵ سعی، ۱۰ سعی، ۵۰ سعی، ۱۰۰ سعی. این ارقام مختلف را دارد.

البته هنوز به والدین نگفته‌ایم که باید بیایید کارت بکشید و سعی بگیرید. فعلاً اگر به بوفه مراجعه کنند و پول رایج را بدهند هم، می‌توانند اجناس خریداری کنند. موظفی معلمان را پول رایج واریز می‌کنیم و غیر موظفی را داریم سعی می‌گیریم. آرام آرام داریم به سمت شبکه داخلی می‌رویم که البته ما در برنامه نویسی آن، نیرو کم داشتیم تا یک اپلیکیشن طراحی شود که بحث کالا به کالا و خدماتمان فعال شود. در اپلیکیشن، مثلاً من یک منبر می‌روم و ۱۰۰ سعی، شارژ می‌شود.

دیگر اینکه یکی از پدران نجار و دیگری نقاش است و کاری برایمان انجام می‌دهد و دو منبر برای او می‌روم و یا شخص دیگری نیسان، کامیون و یا تاکسی دارد و سایر مسائل مختلفی که داریم. یا مثلاً برخی کالا دارند و فروشگاه ما این سبک را نیز می‌پذیرد. مثلاً عدس دیم، هندوانه، خربزه، عسل، خرما و ... را به عنوان کالا می‌گذارند و حتی بحث شهریه را نیز می‌توان بدین وسیله حل کرد. مثلاً کسی پول شهریه ندارد پس یک کالا به جای پول شهریه بیاورد. اما کسی که نه پول، نه کالا دارد و نه خدماتی می‌تواند ارائه دهد بیاید و سبزی یا نان را بسته بندی کند تا جایگزین شهریه اش شود.

یعنی آفت بزرگ مدارس غیر دولتی که بچه‌های مرفه، وارد آن می‌شوند را ما در این چهار سال نداشتیم. ما حق نداریم هیچ کسی را به خاطر شهریه رد کنیم. به هر مدل خدمات که امکان دارد کار را به پیش می‌بریم. مثلاً کسی پول ندارد تا شهریه بچه‌اش را بدهد. لذا در فروشگاه، به عنوان فروشنده می‌آید؛ و یا هر مدل دیگر؛ مثل آموزش، مشاوره، کار کارگاهی و یا مثلاً ما شیرینی‌پزی برای مادران بجای شهریه بچه‌شان گذاشتیم.

اما آن اپلیکیشن اگر طراحی شود ما دیگر جلوی تورم را می‌گیریم و به دلار و سکه کاری نداریم. مثلاً اگر یک منبر رفتن من، ۵ کیلو سیب‌زمینی بشود این دیگر همان قیمت‌گذاری می‌شود و اگر شخصی چندبار اصلاح موی سر (پیرایش) انجام می‌دهد، در قسمت خدمات (در نرم‌افزار) ثبت می‌شود و ما مثلاً به شکل کالا به کالا آن را محاسبه می‌کنیم. لذا خدمات ما در یک شبکه مدرسه خودکفای داخلی صورت می‌پذیرد.

البته من هنوز برنامه‌نویس آن را پیدا نکرده‌ام که بفهمد چه می‌گوییم و هم اینکه پیگیری کند و شبکه مدرسه را وصل کند.

بنابراین با این شرایطی که فرمودید، دانش‌آموزان در آمد نیز دارند. یک دانش‌آموز ابتدایی یا دبیرستان، در مدرسه شما سالانه تقریباً چه مقدار می‌تواند درآمد کسب کند؟

ببینید؛ این را نگفتم که اینان باید شهریه نیز بدهند؛ یعنی از پایه ۴ ما شروع به خصوصی سازی می‌شود. مثلاً دوره دوم ابتدایی ماهی ۴۰ سعی، پایه پنجم ۷۰ سعی، پایه ششم ۱۱۰ سعی تا پایه نهم، ۳۱۳ سعی به شکل ماهانه باید به مدرسه شهریه بدهند. یعنی همان شهریه خودشان را خودشان باید تأمین کنند.

در پایه دوازده باید به خودکفایی برسند. یعنی در واقع به دانش‌آموز می‌گوییم که خودت مسئول پرداخت شهریه‌ات هستی. الآن در پایه نهم به شکل درصدی، نصف شهریه سال‌شان رایگان است؛ یعنی به عبارتی، در واقع پایه نهمی‌ها نصف شهریه خوابگاهی‌شان را خودشان با فعالیت‌هایشان دارند می‌دهند.

بخشی از کارگروه‌ها و بخشی از پس‌انداز اوست؛ زیرا ممکن است گاهی کارگروه به بحران بخورد و مثلاً در زمستان، تخم مرغ کمتری دریافت می‌کنند. یا مثلاً دام سبک بچه‌ها، در دوره زایمان است و شیر و درآمد لبنیاتی ندارد.

البته ما گاهی به خاطر شرایط فصلی، (اخذ شهریه را) معوق می‌کنیم؛ ولی در مجموع، این‌ها تا پایه دوازده باید به خودکفایی کامل برسند؛ یعنی هزینه غذایی شبانه روزی‌شان را بتوانند تأمین کنند. اما شهریه آموزشی در متوسطه دوم، بورسیه‌ای می‌شود. یعنی بچه‌های منتخب به آنجا می‌روند و شهریه آموزشی و فوق برنامه‌شان رایگان است. به عبارتی از درآمدهای مدرسه تأمین می‌شود.

روزی، برخی از بچه‌ها که تعدادشان ۸ نفر بود به نمایشگاهی به مدت سه شب رفته و حدود ۳ میلیون تومان جنس فروخته بودند. یعنی این بستگی به کارگروه‌ها و رسیدگی‌شان دارد. به طور مثال، کارگروه آشپزی پایه ۶ پارسال ما، ۱۰ تومان سود داشت و پنج نفر بودند که نصف آن، مال سرگروه شد و نصف دیگر (۵ میلیون) مال سرمایه‌گذار و هریک از بچه‌ها ۸۰۰ هزار تومان کسب کردند.

حال، به الگوی اداره اقتصادی مدرسه و مجموعه وارد شویم. گرچه توضیحاتی دادید؛ ولی به شکل شسته و رفته‌تر بفرمایید که این مدرسه مسجدمحور قرآن و زندگی از لحاظ مالی و اقتصادی، چگونه تأمین می‌شود؟

کل منابع اقتصادی ما چند مورد است؛ اول، وجوهات؛ که خودم شخصاً به این مقیدم و نه از شهریه بچه‌ها و نه از فروشگاه، وجوهاتی که دست ما بیاید و طبق اجازاتی که داریم بخشی از آن را استفاده می‌کنیم؛ و یک طرح ارتقا در پنجشنبه‌ها برای مدرسه راهبرمان داریم و بخشی از وجوهات را هر چله‌ای برای تشویق دانش‌آموزان برتر خرج می‌کنیم و تشویقاتی مثل سفر مشهد برای مربیان طلبه‌مان نیز داریم؛ چون حقوق‌شان کفاف نمی‌کند و یا ما تمکن آن را نداشتیم، این در قسمت مدرسه راهبر، طرح ارتقا و تشویقی‌هایمان و فراتر از بحث قراردادشان است.

یک بخشی از درآمدهای فروشگاه و موقوفات ما اختصاص به بورسیه بعضی از

دانش آموزان داده می شود. یعنی در قسمت متوسطه دوم و بعد از متوسطه سوم، قسمت فروشگاه ما جزو موقوفات ما هستند. که در شبکه ما، یک موقوفات و یک کار اقتصادی است که فروشگاه ماست. دیگر، بحث شهریه ها و دیگری، بحث موقوفات و بحث هیئت است. آن شامی که ما می دهیم از بخش نذورات، تأمین می شود.

شهریه ای که به طور مستقیم از خانواده ها گرفته می شود به طور متوسط، چند درصد از هزینه های مدرسه را تأمین می کند؟

شهریه استان ما خیلی پایین است و حتی استان هایی که بالا نیز هست، می تواند تنها کرایه مکان و حقوق و دستمزد معلمان را تأمین کند و نه بیشتر؛ آن هم در شرایط عادی، مثل مدرسه صد نفره که مثلاً ده مربی نیاز دارد. ولی شرایط ما اندکی متفاوت است که حمایت نماینده ولی فقیه را نیز داریم. از یک کانالی، ساپورت می شویم و مبلغی را واریز می کنند و در مخارج مدرسه استفاده می کنیم.

از آن سو، طرح امین و سایر طرح های مختلف داریم که همه ظرفیت های حوزوی خودمان را وصل می کنیم تا به این سمت برویم که از شهریه ها کم کنیم؛ یعنی بورسیه خودمان را از متوسطه اول شروع کنیم.

در حال حاضر، پایه هفتم را روزانه کردیم و هشت و نه، شبانه روزی هستند. سال دیگر، هشتم و نهم روزانه می شوند و ده، یازده و دوازده شبانه و بورسیه ما خواهند بود.

ما از حیث آموزشی می خواهیم متوسطه اول را خیریه ای کنیم. این مستلزم این است که از حواشی دیگر، بتوانیم درآمدهایی کسب کنیم ولی خود شهریه، همان حقوق معلمان را دارد؛ و نه بیشتر.

به عنوان آخرین سؤال، - چون شما هم اشاره به شهر داشتید و هم به

روستا. آیا مدل شما در شهر، جوابگوست یا در روستا و یا در هر دو؟ و اگر خواهید به طور خاص در روستا به عنوان مدرسه مسجدمحور روستایی باشد چگونه باید باشد؟

ببینید؛ به نظرم، اصل رویکردی که ما داریم شهر و روستا نمی‌شناسد. ولی جذابیت مدل ما در مدل شهرها و خصوصاً شهرهای بزرگ بیشتر است. یعنی هرچه شهر، کوچک‌تر می‌شود بعضی از کارها طبیعی‌تر است. خیلی از کارها را خودشان انجام می‌دهند و برای بچه‌هایشان در کار وارد می‌کنند (البته به نسبت) ولی یک شخصی درباره شهرهای بزرگ می‌گفت هفتاد یا نود درصد از بچه‌های تهران در عمرشان بیش از سه حیوان از نزدیک ندیده‌اند.

خب؛ این خیلی فرق می‌کند که در تهران، این مدل را به اجرا درآورید یا در بیرجند و یا در شهری کوچک. جذابیت این برای شهرهای بزرگ، خیلی بیشتر است. اگر بخواهد در روستا باشد بایستی مخاطبین تان از شهرها باشند؛ البته در متوسطه یا همان شبانه روزی؛ چون اگر بخواهند هرروز بروند و بیایند سخت است.

البته اگر در روستا بخواهیم فعالیت کنیم اقتضائات خاص خود را دارد یعنی اینکه ببینیم چه نیازهایی دارند و بحث ما بومی شود. البته آنجا از لحاظ امکانات، راحت‌تر است. یعنی زیرساخت‌هایش آماده‌تر است و زمین، افتاده‌تر و برای کشاورزی، آب هست و بحث‌های مجوز بهداشت و امور دست و پاگیر اداری کمتر است. لذا زمینه روستاها خیلی بیشتر است؛ منتها یک وقتی از یک قرارگاهی برای بازدید در استان آمده بودند، ما به آنان پیشنهاد کردیم که شما دبستان‌ها را - که ما نمی‌توانیم شبانه روزی کنیم - در بین ائمه جماعت روستائیان یک شبکه مهارتی بچینید که از دبستان شروع کنید و آموزش دهید و از متوسطه، منتخبین را به ما تحویل بدهید.

یعنی فضای روستا خیلی آماده‌تر است. اما متأسفانه فرهنگ روستا تخریب شده و پرومادرها مدام، دغدغه کنکور و درس را دارند. البته بگویم در این دو سه سال اخیر، من به بعضی از روستاها که رفته‌م مشاهده نمودم که برخی از خانواده‌ها اصلاً بریده‌اند و نمی‌خواهند بچه‌هایشان مدرسه بروند و معتقد هستند که اگر کنار دستشان چوپانی کند بهتر است تا اینکه مدرسه و دانشگاه بروند و بیکار بمانند و وبال گردنشان بشود.

بنده پس از بازدید از چندین روستا این را برداشت کرده‌ام و این ترزا افتاده است که تعلیم و تربیت برایشان هرز شده است؛ چون ناکارآمد است و به ثروت، شغل و اداره زندگی وصل و منتهی نمی‌شود. لذا در روستاها خیلی‌ها دارند رو به ترک تحصیل می‌آورند.

اگر نکته‌ای باقی مانده است بفرمایید.

به نظرم اگر آن کلیپ مدرسه را در گروه بگذارید قدری محسوس‌تر و مأنوس‌تر می‌شود و در یک موقعی، اگر مستند تصویری ساخته شود خیلی خوب است. البته افرادی از چندین مؤسسه آمدند و ما آمادگی نداشتیم و جواب منفی دادیم. لذا بایستی یک مستندی ساخته شود و ظرایف آن، واقعی‌تر می‌شود.